



راشت- وهن، ییو خینک وهن = سه نوع درخت
بید وجود دارد: یکی بید سفید، دیگری بید سرخ
و آخری بید بنه ای.

راشت (مٹ)، روشت (مڈ) = سرخ.

راشتک- درمون، راشٹک - درمون = مری یا
سرخ نای.

رافچک ۱ = چوشک؛ دے غذہ ~ نه بنسے!
چوشک بچہ را گم نکئی!

رافچک ۲ = سخره؛ دره با چقوری ها و دریاچه
ها.

راف = ب. آنغوزه، آنقوزه (Ferula cocanica).

راف = بب. رورف.

رباب = رباب.

رباب-نواز پچ = رباب نواز.

ربابی = ربابی.

رَبْدِیچ، رُبْدک رُبْدِیچ = مشنگ جوشانده با
غلافش؛ رُبْدِیچ مَبِنارج سَبْنُخ قَتے پیخبن خو،
خبن = "رُبْدِیچ" وقتیکه مشنگ را با غلاف آن
جوش میدهند و میخورند (تمام آنرا).

رَبْنِیچ چیداو = خرد کردن، توتہ کردن،
شکستادن یعنی نزدیک به کثافت دانی انداختن؛
و بَق مو و بببن بن چورج یے مُت رُبْنِیچ = درزه
ما مرا شکستاندند.

رَبْنِیچ = پارو نرمه؛ دِیچ زیدبن کهل تر کهل کے
خو، ~ ویز کین = پارو ها را سر به سر و کن و
نرمه پارو را بالای شان بگذار.

رُبک = ۱- نام گیاه ای با ساقه های نازک؛ رُبک
س. = نازک شدن (کشت غله)، با ساقه های
نازک؛ مو ژندم دوند تمبه یست ادے، رُبک
سُدج = گندم من آنقدر ضخیم است که تمام ساقه
های گندم نازک برآمدند؛ ۲- کف یا فلم (در سطح
مایع)؛ بُوَقْد، خُبسپه تر تیر ته ~ لُوَقْبِن = قشر
بیرونی یا سطح شیر و اتاله را رُبک (کف، فلم)
میگویند.

رَبیداو = ماندن، جا بجا ک؛ و بَق چارکبن
پراندے بین شیرچای ربود = در پیشروی مرد
ها شیرچای ماندند؛ کو دم دپک رِبے بیبت، دے
یاخ پزن ام = دیگ را بمانید و آتش را در میدهیم.

رأس- خذون (رہس- خذون) = دسته یا بافه گندم
به شکل پشتاره؛ رأس- خذون چ، رأس- خذون
ذ. = دسته یا بافه ک. گندم به شکل پشتاره، دسته
یا بافه زدن گندم به شکل پشتاره؛ دے خو ژندم
~ دھذ خو، پد ته جهلدت قاق سود = گندم را به
دسته یا بافه بمان، زود خشک میشود.

رأس (رہس- خذون) = بستر بزر؛ دم ذپد رأس-
به- رأس و خئر = پارو را بستر به بستر هموار
کن.

رادهر: ا- رادهر = بب. اه-را.

راژ ۱ = نبض؛ وے ~ زبینت = نبض او بلند
است.

راژ ۲ = نام محلات در شغنان و روشن.

راِرچک، رِنوچک = غلاف مشنگ؛ وُز گنبت نه
فهم ام، هر گه دے رارچک سَت، تهم ته فهم ام =
من غله را از همدیگر فرق کرده نمی توانم تا
خوشه آن نبرآید.

راِرُخ = خوشه؛ مو چوشچ اند غل رارُخ نه
نَبِنوچ = از جو من هنوز خوشه نه برآمده؛
راِرُخ ذیفداو = خوشه چینی.

راستاو = مستقیم؛ وے ~ پوند تے ساو = به راه
مستقیم برو.

راشت- بینچ = نوع ارزن با رنگ سرخ؛ ~
خُبسپه-ره، قِناق قارِخت، یہ مَأش ارد به جایے
پرنچ = اتاله ارزن سرخ "ارزن نوع قناق" برای
ما بجای برنج است.

راشت- فِدیرم = ۱- ب. یرمنه، یوشان، ترخ
(Artemisia scoparia waldst) جنسی از
گیاهان شامل ۲۰۰ تا ۴۰۰ گونه گیاه از تیره
کاسنیان هستند که کپه های خوشه ای و گل هایی
معمولاً تلخ دارند. وپ؛ ۲- جاروب (از گیاه
یرمنه سرخ برای جاروب کردن قالین و غیره؛
مَأش اند راشٹ- فِدیرم نیست = ما جاروب سرخ
نداریم.

راشت- وهن، راشٹ- وهنک = ب. نوع درخت
بید؛ وهن ارهی خپل: ییو سفید- وهن، ییو

رَبِيذَك = رد پای، شصت صم (پنجه) و غیره؛
رَبِيذَك ذ. رد پای ماندن؛ و ذچ ات مال ته ربيذك
ذبن = گنجشک و مال رد پای می مانند.

رَبِيْت، **رَهِيْت** = دفعتا، در یک لحظه؛ مو غورپن
بن ~ ناست = گوش های من دفعتا بند شدند.

رَبِيْت = طریق، میتود، راه؛ یو قستین ~ وزبنت =
او طریق قوشتی گیری را یاد دارد؛ دے خدارج
رَبِيْتِي فورج = او طریق ترمیم آسیاب را یافته
است.

رُت چیداو = کندن؛ نُر-اُم سُت تر باغ خو، یے
لهف سقحه-م رُت چود = امروز باغ رفته و کمی
سبزه را کندم.

رَجاس ۱ = ناظر، پیره دار؛ تو-ت موتے ~
نست، چیز مو سئره؛ تو ناظر من نیستی و چرا
مرا تعقیب می کنی؟! نظارت؛ تو ~ مو رد خُش
نه سُت = نظارت تو خوشم نه آمد؛ رجاس چ. =
نظارت ک.؛ نَخچیر ته چَرا کِنبست اته بیو اس
و بَق ~ کِنبست = عادتا، آهو ها چرا میکنند و یکی
از آنها نظارت میکنند.

رَجِه = رسم و رواج، عادت؛ اِک-اِد ~ اس قدیمت
قُذج = این رسم از قدیم وجود داشت؛ گندگے دے
داد ~ = گندگی در عادت پدرش است؛ تمه ~ ک-
اِد دَدے، اس خو سایه یث سَکحِبْت = این عادت
شما است که از سایه خود میترسید.

رُخ = شرشره خورد. م. رِرُوَف، رِگُوَف.

رُخِن = پنهان ک. پختن بالای سنگ (گوشت بعد
از شکار)؛ نَخچیراُم داد خو، دذ اُم ~ و بَدَد، یعنی
پُنبسته پند اُم وے ار بنای درون داد = من آهو را
شکار کردم و او در دامنه کوه در بین سنگ ها
پنهان کردم؛ نو خُخو اُم داد، وم بیو اُم سُد تیر ~
چود = من دو کبک دری را شکار کردم و یکی
را در بالای سنگ پخته کردم. م. سُد-رَزین.

رُخِيف = صخره ای، سنگ تیز نوک؛ رُخِيف-
رُخِيف تهخ = کوه صخره ای؛ تهخ بُق-بُقک خه
قُد، وے ته ~ لُوَف اُم = اگر کوه دارای سنگ
های نوک تیز باشد، آنرا "رُخِيف" میگویم. م.
بِرُخِيف، بِرُخِيفک.

رِچ = شیب علفدار، تپه علفدار؛ کهند بر ات کهند
گاز خه قُبد، وے ته ~ لُوَقِبِن = بخشی تپه باشد و
بخشی چمن زار، آنرا بنام "رِچ" گویند.

رِچِن = چمن زار در تپه یا دامنه کوه بدون آب؛ ~
بی بَنخ گاز ته پُنبسته ندے لُوَف اُم = "رِچِن" چمن
زار در تپه یا دامنه کوه بدون آب را گویند.

رَخ: **رَخ نه-لُوَقِد** = استوار ماندن، در جای خود
ماندن؛ ید ووس ته رَخ نه-لُوَقِد = این تیراز جایش
بی جا نمی شود؛ دهد تو بوتبن ته دُو سالِبَخ رَخ
نه-لُوَقِبِن = بوت های تا دو سال پاره نمی شوند.

رَخْتاو = با سرو صدا حرکت ک.، قدم زدن؛ ید
ژیر ته اس خو جای تیر نه رَخْت = این سنگ از
جایش حرکت نمی کند.

رَخْسْت، **رَخْت** = ناگهان، فوراً؛ مَأْس اُم نیستخ
ات، رَخْت یو مِس دِبَد = ما نشسته بودیم که او نا
گهان درآمد. م. دُو مَبَسْت، دُو مَبَس، دَبِيْت.

رَخْنِتاو، **رَخْنِشِنِتاو**، **رَخْنِشِنِتاو** = ، گریختانیدن،
گریزاندن، فرار دادن؛ ید کُد و م چِنِبے رَخْنِشْت =
سگ ماکیان گریزاند؛ یو مو کُدے رَخْنِشِنْت = او
سگ مرا فرار داد؛ خو رَخْنِشِنِتاو = گریختن؛
اچت اِک تو خو مه رَخْنِشِن، وُز ته پے تو نه
رَف اُم = هیچ خود را نگریزان، من به تو غرض
ندارم.

رَخِيسِتاو = ، گریختن، فرار کردن؛ توپچے ازم
تے رَخِوسِست = توپچی از آنجا گریخت. م.
رَخْنْت؛ رَخْنِشْت.

رَحمت = ۱- تشکر؛ تمه رد اِپْت رحمت = از شما
تشکر زیاد؛ رحمت لُوَقِداو = تشکر کردن؛ ۲-
اسم خاص؛ رحمت، رحمت شاه، رحمت، رحمت
الله.

رَحْمَتُو مه = تشکری نامه، سپاسنامه (به شکل
نامه)؛ نو نِفرا رَدِبِن ~ دهکچود = برای دو نفر
سپاسنامه دادند.

رَحْمِچِن، **رَحْمِچِن** = بیچاره، حس ترحم به
بیچارگی؛ و بَق نهن میرِخ خو، و هذبن ~ سَدج =
مادر شان مرده و آنها بیچاره شدند.

رَحْمِچِنْت = بیچاره؛ یو ~ تر مو چوبنت = او نگاه
بیچارگی بمن کرد.

رَحنا = ۱- زیبا، برازنده، باشکوه؛ قُج
رَحنا (رَحنا یت) چید گدا = با شکوه در بیرون
و گدا در خانه (مثل)؛ رَحنا مَنَسْت = ماه تابان؛
بنهب رَحنا مَنَسْت خه چسے، سِنِپَلَسْت کِنبست =
در شب و قتیکه ماه تابان را می بینی، درخشان

است؛ ۲- اسم خاص؛ رحنا(مث.)؛ مثلا: رحنا، رحنا گل، رحنا بپگم.

رَخ، **رَخْت** = رنگ، شکل ظاهری؛ **خَه** لوفجبن **بَخْت** پے **رَخْت** وابسته نیست، راست = طوریکه میگویند، خوشبختی وابسته به شکل ظاهری نیست، راست است؛ **خَه** رهنگ **رَخ** دے ند اده، **غَل** خو چناو، پیرت نیست = شکل ظاهری آن چقدر خوب است، مثلیکه هیچ نشانه ای از پیری در او نیست؛ دے کاله **رَخ** ببد = رنگ این پارچه (تکه) تغییر کرده است.

رُخَاو، **رُخَاوُک** = آتش، چوب برای سوخت (برای روشنی)؛ **شمع** لویی (شمعی که فتیله ی آن از مغز نی درست شده است)؛ **رُخَاوُک** پذن = شمع لویی را روشن کن؛ **رُخَاو** دند = چوب در دادن (برای روشنی)؛ **ژیزین** **خُنبت** خو، **دادبن** **رُخَاوُک** = هیزم را چیندند و آتش را در دادند (برای روشنایی). م. **اُنسکک**.

رَخْخ؛ **رَخْخ** و **پدداو** = ۱- شروع ک. پذیرفتن (چیزی اجرا ک.)؛ شروع ک. (چیزی)؛ **سَت** اُم تر **خاو** خو **رَخْخ** اُم و **پدداو** = ما به درو رفتیم و به کار شروع کردیم؛ **یو** پے مو **رَخْخے** دعوا و **پدداو** = آن همراهی من دعوا را شروع کرد؛ ۲- شروع ک. به زدن، به تک-تک کردن؛ **قره**! **شچ** ~ تو و **پدداو**؛ **چپ**! حالا می زنم تو را؛ ۳- شروع کردن غذا؛ تو تهت یم اند **رَخْخ** و **بذج**، تو-ت **یود** اند، کو بهس **خبت**! **پدرت** آنجا غذا خوردن را شروع کرده، تو اینجا، بس بخورید.

رَخْخَتاو = ۱- رقصیدن، رقصاندن؛ کو **رَخْخبن** دے خو **قرا** **بُخ** = بردارک را برقصان؛ مو **پبن** سور اند **اُپ** **رَخْخبت** = در عروسی مرا زیاد رقصاندند؛ ۲- به پا ایستاده ماندن، به پا ایستاده شدن؛ کار زیاد ک.؛ **گته** **رَمبٹ** پت مو **رَخْخبت** خو، **مات** اُم **سُت** = تمام روز مرا سرگردان کردید و مانده شدم.

رَخْخک = قدم زدن، لگد زدن با پای در جایش؛ اس **رَخْخکٹ** اُم **مات** **سُت** = از قدم زدن مانده شدم؛ **رَخْخک** چ. = قدم زدن از کنجی به کنج دیگر، لگد زدن با پای در جایش؛ مو **گناره** **رَخْخک** مهک ات، ساو تر **خاو** = به گرد

(اطراف) من دور نخور(چرخ نزن)، برو به درو.

رَخْدار = رنگه، شکل ظاهری قشنگ؛ ~ کاله = پارچه رنگه.

رُخَصْت = رخصت.

رَخْنه = شکسته، سوراخ، سوراخ در دیوار، بدنه کشتی؛ **رَخْنه** چ. = سوراخ ک.، شکستن؛ **یه** **بَنخ** وے **سِنے** **رَخْنه** چود = آب آن خاک را برد.

رَخَو = جهت، شیب؛ دے **ژندم** ~ اس تیر ار **تگافهچ** = شیب گندم از بالا تر پاهین است (در نشیبی)؛ **رَخَو** چ. = روان کردن، انداختن به یکطرف؛ **ژیرے** **رَخَم** چود ار **گله** پای = او سنگ را بطرف پاهین انداخت؛ مو **قرا** دم **بَنخے** **رَخَو** چود = برادرم آب برد (به یک طرفی).

رَخهو؛ **رَخهو** چ. = اسهال شدن؛ ضعیف شدن؛ **قارج** **درون** گیر **خه** **سود**، **سیدخ** و **رفین** **پن** خو، **ذبن** **قارج** ارد، **جهلڈت** وے **رَخهو** **کینست** = اگر اسپ پیوست میشود، گیاه "سیدخ" را جوش میدهند و برای اسپ میدهند و او را به اسهال می آورد. م. **روون**: رووونت.

رَد، **رَدد**، **رَدے**؛ **رَدے** **معرکه** = کسیکه از جامعه رانده شده است.

رَد = رد یابی، اثری؛ وے **رَدت** نیست = اثری از او نیست (نه مرده و نه زنده)؛ وے **مرکهب** اند **وم** **رَدت** نیست = اثری از خرش نیست.

رِداو، **رِپداو** = ماندن، نگه داشتن؛ **مأش** **کودکپن** اُم **خو** **نهن** **قته** **رِپد** = ما بچه ها همراهی مادر خود ماندیم.

رَدْمے، **رَدْمَنے** = غیر ضروری، بی ارزش، بی فایده؛ **یو** ~، **فُکٹبن** اس وے **ببزارست** = او انسان بی ارزش است، همه از او بیزار استند؛ **یو** **دوند** ~ **آدم** **یست** اده، اس وے **امبڈ** **نست** = او یک آدم بی فایده است از او امیدی نداشته باش. م.

رهمبچ.

رِدنخ = چمن، چمن زار، جای علفزار؛ **خو** **مال** اُم **اس** ~ **قود** = ما مال را از چمن زار آوردیم؛ **تے** **یپت** **خو** **مال** **یاس** اُم **تر** ~ = **بیایید** **مال** **خود** را به چمن زار ببریم.

رِزک **سِنن** = ستون وصل شده به تخته در نزدیک دروازه.

رَزْک = تخته در دیوار دیکدان برای نگهداری ظروف و نان؛ ~ ته جاگه ربه یام = در تخته ظروف را می مانیم؛ سور اند تر ~ پُخچن گرده لهکین = در روز عروسی، بالای تخته نان های پخته شده می مانند.

رَزَبِنَتاو = بب. ربنتاو.

رَزین بَخ = دخترک؛ مه، خو ~ زئز = مه، دخترک اترا بگیر .

رَزین، ج. رَزینین = دختر، دختران، ج. دختر ها . م. رزین.

رَزینبَخ = دختر اندر.

رِوَفَر = بب. دِرْفَر.

رِوُوف، رِگُوف = شرشره؛ یوآستون گرگنوبه باغ ات باغچه-ت (باغچه یت)، رِگُوف ات، هزار نهاله داد = او در اطراف آستان (مزار) باغ، باغچه، هزار ها نهال و شرشره جور کرد.

رِوُوفِک، رِگُوفِک = شره شره کوچک.

رش = مدفوع مایع؛ رش دُند = مدفوع مایع کردن؛ رش س. = اسهال شدن.

رِشِن = اسهال شده، اسهال گرفتگی؛ یه مثل مَاش اند یست: "یه رشین ژاو، فُک ژاوپن رشین کِبت" = یک مثل ما داریم: "یک گاو اسهال شده، تمام گاو های دیگر را اسهال میکند".

رِبتاو = ۱- کندن، حفر کردن؛ مو زدون دبوالبین رُبت = دیوار انبار (گنجینه) مرا کنندند - چیدن (میوه)، جمع کردن (کشت)؛ اس دم مون ته مون رَرذ = از درخت سیب سیب بچین.

رِبتاو = ریختن؛ پات بساه-ند-پن مس و ے یوینکین ربنت = اشک های پاد شاه هم ریختند؛ بوجین سَت کورخ خو، کِبت ازم اند ربنت = بوجی سوارخ شد و گندم از آن ریخت؛ آبرو ربنتاو = آبرو ریختن؛ خو بُخ-بله لهکے خو، خه تِیے، تو آبرو-ته رَزد = اگر زن و او اولادت را می مانی و میروی، آبرویت می ریزدم. رَزبنتاو.

رِبتَه = رشته؛ رشته یه تو درمارخته = رشته تو از مارخت (نام قریه) است؛ یو مو رِبتَه = او رشته من است؛ رهگ-ات- ربنتَه = رگ و رشته.

رَبِنِج = رشک، تخم شپش؛ مو غونج ~ داذج = موی سر مرا رشک زده.

رَبِنِچِن = رشکی، کسبیکه در موی سرش تخم شپش است (چیزیکه با رشک یا تخم شپش آلوده است).

رُبنای گے، رُبنایے = روشنی؛ غندهل ته ~ ته یاذد = غندل (حشره زهر دار) در روشنی پدیدار میشود. م. رُخ، رُخے.

رَبِنَهَب = تمام شب؛ بیاررَبِنَهَب اُم لُف خو رد چود زروین خو، بساقد اُم = دیشب، لهاف را دور خود پیچاندم و خواب شدم.

رَبِنَهَتاو = گرفتار ک.، دستگیر ک.؛ و ے دزدین پوند ارد رِبَنَهت = دزد را در راه دستگیر کردند؛ دهرذے نُر بنهَب دمه رِبِنَهچ، دم مو نهن = امشب، درد او گرفتار کرده، مادر مرا؛ یو کُد مو پاذا اند رِبَنَهت = سگ پای مرا گرفت.

رِبِنِین، ج. رِبِنِین جین = روشانی، ج. روشانی ها؛ خُرنوئے بین ات رِبِنِین جین پن فراد چناو دایم-ات = شغنانی ها و روشانی ها همیشه مانند برادران استند.

رِبِنِین-دهرذ = درد مفصل (روماتیزم).

رِبِنِنوداو، رِبِنِنوتاو = قطع ک.، کندن. برش ک. (مثال شاجچه های درخت، سبزیجات)؛ و پد اُم رِبِنِنود، ریم اُم رِبِنِنود خو، مال ارد اُم و پدذ = من شاخچه های درخت بید و سفیدار را قطع کردم و برای مال "چهار پایان" دادم؛ خَرِبُزه بین بنهَب رِبِنِنوج خو ماشین "موتر" تیر پن ویز چود = شب خربزه کنندند و در موتر بار کردند.

رِعیه، راعیه، رعایه = رعایت، رعایت کردن؛ ترتیبات رِعیه چیداو درکار = ترتیبات را رعایت کردن.

رِغْخه = شی پشمی؛ پارچه درشت "خشن"؛ ~ گَلیم = گلیم درشت "خشن".

رَفَت: رَفَت لُوفداو = داو دشنام زدن، نفرین ک. لعنت ک.؛ لُپ ~ دم ارد مه لُوف، یه خُدے گه دم ارد مه سؤد = او را زیاد نفرین نکن که کدام بلایی سرش نه آید.

رَفَتاو، رِفَتاو = دست زدن، لمس کردن، غرض کردن؛ کو شیچ رَف یه دنت، ونے ته = حالا اگر به او دست بزنی، باز می بینی؛ یه دم مه رَف،

پد خورم اندیر = به او غرض نگیر، او در خواب است.

رَفَخ = داو، دشنام، فهش؛ رَفَخ چ = داو زدن، دشنام دادن، فهش دان؛ وُز اُم دوند تُر خو رَفَخ چورج اده = من امروز خود بسیار دشنام دادم. م. نِمُو، نِمُو.

رَفوت = راپور؛ رَفوت ذ. راپور دادن؛ اطلاع دادن؛ وُز تو رَفوت خه دهم، بنده یین تو = اگر من راپور تو را بدهم، بندی میشوی.

رَفیده = نان بندک (نان بند) یک چیزی از نی غلجات ساخته میشود و برای ماندن نان در تندور استفاده میشود. م. نُون بندک (نُون بند).

رَفار، رَفار چ = مجبور به شیر دادن، دوشیدن؛ فَر رَفار کِن = شیر بز را بدوش؛ شیر دادن، دوشیدن؛ مو ژاو تُر رَفار نه چود = گاو من امروز شیر نداد.

رَفداو، رَفداو = ۱- شیر دادن، شر دوشیدن؛ مو ژاو دپر رَفرت = گاو من زود شیر نمی دهد؛ یه سِپینم ژاو ته بی بَدُوخت نه رَفرت = آن گاو دم سفید بدون خوردن چیزی شیرش دوشیده نمی شود؛ ۲- لب را در وقت گریه کشال کردن؛ دم شندپن پن ده رَفاد، پد ته نود = وقتیکه لب هایش کشال شدند (به این معنی) گریه میکند.

رَفند = نخود (نوع مشنگ)؛ مو ~ خاو ارد = نخود من آماده درو است؛ مَرَبند مس مَبس چناو ات، خود روی یه، وم رهنگ مَبس چناو ات وم ساخت ~ دستور = مَرَبند "نخود کوهی" هم به مشنگ شباهت دارد، رنگش به مشنگ می ماند و شکلش به نخود.

رَفهر = با تلاق نمک؛ قشر نمکی در روی زمین که بیشتر برای حیوانات استفاده میشود؛ ~ قاق سُدج - باتلاق نمک خشک شده؛ ده ~ مال ارد ذُک = باتلاق نمک را برای مال بده.

رَفهرزار = منطقه با تلاق نمک.

رَق = ۱- سر بالایی، سرآشیب؛ لپ ~ کُتل پد = این کتل بسیار سر بالا است.

رَقاصه گهر، رَقاصه گر = رَقاص، رَقصنده.

رَقاصه، رَقص، رَقخ = رَقاصی؛ پد ته رَقاصه نه فهدپد - او رقص را نمی تواند؛ دذ وم رَمپد سِخ ات خارخ تے رَقاصه (فلکلور) = بعدا او

را به رقص بالای سوزن و دروش روان میکند. م. رَخخ: رَخخت.

رَقث = ۱- راست، مستقیم، آشکار؛ وُز اُم ~ آدم = من آدم راست استم؛ وُز ~ تور د لوم = من برآست راست و مستقیم می گویم؛ ۲- از جان، از دل؛ مَأش ته ~ کار کِن اُم = ما از دل و جان کار می کنیم. م. کلتھت.

رَقبے = ظرف چوبی (برای اتاله، شوربا..)؛ یو وم یے ~، یے غداره یے ار جُمود ربوید = او یک ظرف چوبی و یک ظرف سفالی در کجاوه ماند.

رَگ، رَگ ات پی = نسج یا بافت های پیوندی در اعضای بدن؛ رگ های خون؛ رَگ ات پی؛ مو رَگ ات پی دهرذ کِبنت = تمام رگ و پی من درد میکند. م. رهگ.

رَگ، رَگ ذ. = به نظر میرسد، فکر میکند، حدس میزند؛ مو دل دِس رَگ ذید، یو تُر نه یازد = در دلم این حدس است، که او امروز نمی آید.

رُمب-آرَخ = توفنده، توفیدن، غوغا، صدای بلند؛ وے سوراند رُمب-آرَخے دَهف دُذ دده، وُز توررد چیز لوم = در عروسی آنقدر صدای دف و طبل بلند بود که برایت چه بگویم؛ چوبنت اُم رُمب-آرَخ-تے - یین دپد = دیدیم که با یک غوغا داخل شدند. م. رَمب-رَمب.

رَمبناو = پای کوبی، لگد با پای؛ پے ده دَشید بهس رهمببت! در سر بام پای کوبی تانرا بس کنید.

رَمبست = ۱- صدای پای کوبی، صدای سنگین لگد با پای؛ وے ~ اُم بُند = من صدای سنگین پایکوبی او را شنیدم؛ ۲- با عجله، زود، الحان؛ یه خو، دذ اُم ~ تاید = بیا و زود برویم؛ وُز اُم رَمبست چے ژَبنت داد = من زود میدویدم.

رَمخ، رَمز = رمز، شبع، پیش بینی (در داستانها)؛ رَمخ و پدداو = حدس و گمان بردن، پیش بینی کردن؛ و هذپن دایم ~ و پد ات، و پف ~ راست نَبنتوید = آنها همیشه پیش بینی کردن و پیش بینی شان راست برآمد.

رَم-رَم، رَمب-رَمب = بب. رُمب-آرَخ.

رَمپث = هر روز، تمام روز؛ یے ~ اُم وے خبز قَد = (من) تمام روز نزد او بودم؛ گته ~ غرسک

کِن اُم خو، فبگه سوَد= تمام روز میگردم و شام میشود.

رَمنداو = ۱- فرمان دادن، سفارش دادن، واگذار کردن، مجبور کردن؛ پید اندے رماد اس خو پُخ قیوداو= او فرمان داد تا بچه اش را صدا کنند؛ یو چارک مَاش اَرِد سوگ لُود خو، خورم مَاشے یاد، اه مے سحر اته مَاش اُم فا وے رماد سوگ لُوقداو= آن مرد برای ما داستان میگفت و ما را خواب برد، صبح باز او را مجبور کردیم تا برای ما داستان بگوید؛ ۲- روان کردن؛ تر چنگل پس شوذ وم رمے= او به جنگل برای چوب روان کن.

رَنَدک: رَنَدک د. = خراشیدن، خاریدن، زدن؛ یو خو دَسْتبِن اوبن کِبست ات پے دَفے ~ دَید= او دستهایش را به دهانش گرم میکند و دروازه را میزند.

رَنده = رنده دستی.

رَنگه = رنگه.

رَنسیج = فراموش کن، فراموش کار؛ وُز اُم لپ ~ من بسیار فراموش کار استم.

رَنبیتاو = فراموش کردن.

رَنوداو = به گریان آروندن؛ پے دے غَذه-ت(غَذه-ت) لپ جون داد خو، رَنئود-ات دے= بچه را زیاد آزار دادی و او را به گریان آوردی. **روآبه** = سرگردان؛ یو ژبوجے وُز مس وے چناو ~ فیم= او میخواهد من هم مثل او سرگردان باشم.

روبرا = رهنمایی، توصیه، دستور؛ روبرا چ.= رهنمایی ک، توصیه کردن، دستوردادن.

روبرا-برک = توصیه، دستور، دستورالعمل؛ تو ~ مس وے-رد فایده نه چود= دستورالعمل های تان هم برایش فایده نکردند؛ روبرا-برک چ.= توصیه کردن، دستوردادن.

روبینک، **روی بینک** = دستمالی که همراهی او روی بچه را می پوشانند(تحفه برای طفل نو تولد توسط مهمانان ایکه اولین بار روی طفل را می بینند)؛ بی روبینک دَم تو-رد چھی دِفبست؟ بدون تحفه او را کی برایت نشان بدهد(طفل نو تولد).

روپوش، **روپوش** = روپوش.

رورف(مذ.)، **رارف(مث.)** = سرخ روشن، قهوه ای (در مورد رنگ چهارپایان کلان)؛ **رورف** **بسیج(مذ.)** = گاو سرخ روشن، **رارف** **ژاو(مث.)** = گاو قهوه ای.

روزم = امتناع، بیزار، ؛ تر مو چید دَبذ، یا رورم ات اس مَاش؛ خانه بیا، یا اینکه از ما بیزار استی؛ **روزم چ.** = امتناع ک، بیزار ک، رو گرداندن؛ مَاش ته اس دے آبنا دے رورم نه کِن اُم= ما او را از دوستش رو بر گردان نمی کنیم. **روز** = روز.

روز-بسنیت = اعلان، اعلان روز های کاری؛ **روز-بسنیت** اند ات تو نه فُده؟= آیا در اعلان روز های کاری حاضر بودی؟

روزنک = جسم پینه ای سر که دو نیم کره سر به آن متصل استند(تاج، عامیانه تالاق سر)= دے ~ تے مه دے= به تاج سرش نزن.

روسے-گل = ب. گل همیشه بهار (نام علمی: *Calendula officinalis* یا *Calendula persica*) از گونه *Calendula* است. همیشه

بهار گیاهی از تیره ستاره ای، علفی و پایا است. ساقه هوایی افراشته منشعب و دارای پرزهای غده ای گل آن زرد رنگ می باشد. وپ. م. زیر گُلک، زبرد گُلک.

روشت-جو، **راشت-جهو** = با خط ها یا نقطه های سرخ؛ روش(روشت)-جو وهرگ= بره با نقطه های قهوه ای.

روشت(مذ.)، **راشت(مث.)** = سرخ، قهوه ای.

روشت-ببیت(روشت-ببیت) = تلقان بدون کیفیت عالی.

روشت-خپم = سرخ چشم، چشم قهوه ای.

روشت-دَمک = ح. نام پرنده؛ دم سرخ فرق سفید (نام علمی: *Chaimarrornis leucocephalus*) نام یک گونه از تیره مگس گیران است. وپ.

روشت-گیل = سرسرخ، سر قهوه ای.

روشت-یارچ = آرد درجه دو (کیفیت خوب)؛ روش(روشت)-یارچ اس سفی-یارچ به قوت دے= آرد درجه دو از آرد سفید به قوت تر است؛ یم روش-یارچ تُمچ رهنگ= آرد درجه دوتلخ تراست.

رَوْبِن = حرکت، جریان، جهت، شیب؛ دے ژندم ~ اس تیر ار تگافهچ = جهت (کشت) گندم از طرف بالا بطرف پاهین است؛ بَنَخ ~ ارتگافهچ = جریان آب طرف پاهین است (همیشه)؛ ~ چ = مراعات کردن، تخفیف دادن؛ وُز اُم قسنتین اند وے ذات، موند پن حساب نه چو، وے رد پن ~ چو = من در مسابقه قوشتی او را زدم، از من حساب نکردند و برای او مراعات کردند.

رَوِبِنَتَاو = پرواز کردن؛ چبُود چے رَوِبِنَتَاو، قو وم ارد بونه = کبوتر میخوهد پرواز کند و قو برایش بهانه است (مثل)؛ ازم اُم جاز (سمه لات) تے رَوِبِنَتَاو = از آنجا با طیاره پرواز کردیم. **رَوِبِن** = روشن.

رَوغن - **بَنَرَقَا** = اتله با روغن؛ روغن بَنَرَقَا روغن تے بون کین پن، یو وارقد خو، کین پن بَنَخ = اتاله با روغن، آرد را در روغن می اندازند، وقتیکه بجوش آمد، آب علاوه میکنند.

رَوغن = روغن.

رَوغن-جِبِخ = جای نگهداری روغن زرد در فصل تابستان.

رَوف = دوره، حلقه.

رَوفِیَرِمَت، **رَوفِیَرِمَت** = ۱- سطحی؛ کمی، اندک؛ پد روفییرمَت زهر سُدج، حَبِن زهر نه سُدج = او کمی زخمی شده، سخت زخمی نشده؛ ۲- غیر جدی، بیهوده؛ یو روفییرمَتے لَوَقْد = او غیر جدی گفت؛ ۳- بدون انتظار، دفعتا؛ وُز اُم روفییرمَت دے وینچَت = من بدون انتظار او را دیدم؛ ۴- پنهانی؛ یو روفییرمَت کُلچہ یے زابِنَت خو، توید = او پنهانی کلچہ را گرفت و رفت.

رَوفِج چیداو = پاک کردن، جدا کردن، جاروب کردن پوشال از غله (به جهت باد در وقت دمیدن)؛ سه دم خو فدییرمک قتے روفِج کے وم سئر = برو با جاروب پوشال را از غله جدا کن.

رَوفُونَتَاو = ۱- گرفتن؛ یو وے روفونتے خو، ذادے خوبیر = او را گرفت و انداخت در زمین؛ ۲- پد بِنَخَنُو مے ژندمے درو روفونت = سردی گندم را زده روان است؛ روغن ات لپ خود خو، روفونتے تو = روغن را زیاد خوردی به همین خاطر تو را گرفت.

رَوَفَک = پارچه، تکه (برای صافی) که همراه آن آرد اطراف سنگ آسیاب را پاک میکنند. دے یارج ~ قتے زده = آرد را همراهی تکه پاک کن؛ ~ قتیر ته خِدارج تَرکِناره یارج زدن = همراهی تکه آرد اطراف سنگ آسیاب را پاک میکنند؛ رَوَفَکے تر وِذوم دُند = کار را خراب کردن. م. لِدورم.

رَوَک = میله مخصوص که در آن کوپل تار دور میخورد. مِلوتِبِن قُهر خو ار مِبَق رَوَکِبِن پچِبِن اُم = کوپل ها را بیار و میله ها را در آنها تیر کنیم؛ رَوَک-ات-گَزَک چ. = قدم زدن، این سو و آنسو رفتن، از یک کنج به کنج دیگر چرخیدن.

رَوَکَنَتَه، **رَو کَنده** = روی خراشیده؛ روکنته یت مو کنته خو چیداو = روی و موی خود را کندن.

رَو م جِبِخ = جای برای نگهداری روغن زرد در فصل تابستان. م. رَوغن جِبِخ.

رَو م، **رَو م** = مطیع، روم چ. = مطیع ک.؛ (لَوَقِن) سید جلال شاه المَسْتے یے روم چورج = میگویند که سید جلال شاه، شیشک (المستی) را مطیع خود کرده است؛ روم س. = مطیع شدن؛ یم کُد ته تو رد اچَت روم نه سَوُد = این سنگ هیچوقت مطیع تان نمی شود.

رَو مِبِخ، **رَو مِک** = توده، زره یے از روغن زرد) عادتاً در وقت جور کردن روغن کمی برای اطفال داده میشود)؛ مو نهن دُوغے میزد خو، دُونداز رومِبِخے مو رد ذاد = مادرم در وقت جور کردن دوغ، روغن زیادی برایم داد.

رَو ن-خَبِنِج = کلچه، کلچه خورد از ارزن؛ ~ کُلچہ، مَرُوب یا روغن قتے خه پِبِخِن = کلچه "رون-خَبِنِج" را با روغن یا قیماق پخته میکنند. م. خابِنِج

رَو ی بِن = برد بار، شکبیا؛ اُلَفَت شاه مَأَش اند ~ آدم = الفت شاه آدم برد بار است.

رَو ی خَط چ = لست گ، یادداشت گ.

رَو ی خَط = لست، یادداشت؛ یه تو اعضابین ~ که چه؟ لست اعضای شما چه شد (تیم، تیپ، بلوک).

رَو ی کِبِن = روی کش.

رَو ی گِل = ۱- ظرف کاشی، گچ (مواد)؛ ۲- کاشی، گچ (پروسه، نوع کار)؛ قَا یِک بار-گه

ذبن، وے فا ~ لوفبن = بعدا دوباره می مالند،
آنرا گچ کارمیگویند.

روی = لطف، مهربان، رحم، تخفیف؛ روی-ات-
رَوَبس = لطف، حوصله؛ روی-ات-رَوَبس چ. =
لطف ک.، مهربانی ک.؛ وے-رد-بن روی-ات-
رَوَبس چود = برای او مهربانی کردند؛ روی چ. =
مهربانی کردن، لطف کردن = وُز-ته یے-چے-
رد-ات روی نه کن ام = من برای کسی تخفیف
نمی دهم؛ وُز ام لب بی روی آدم، یے-چے-رد-
ته روی نه-کن ام = من آدم بی رحم استم و برای
کسی رحم نمی کنم.

روئزداو = پرواز دادن، با طیاره پرواز دادن؛ دم
چبود مه روتز = کبوتر را نترسان (کبوتر را به
پرواز نه بیار)؛ وے خو پُخ ام روتزد = بچه ام
را (با طیاره) روان کردم.

رویسپنتاو = گرسنه ماندن؛ دپف بهج-کهچ نه
رویسپنے = بچه ها را گرسنه نه مانی.

رویکے = ۱- سطحی، رسمی؛ ~ کار = کار
رسمی.

رویگه، روگه = ۱- حرکت، جریان، راه؛ بنَخ
رویگه ار کله پای = جریان آب طرف پاهین
است (مثل)؛ ۲- علاقه، تمایل؛ وے رویگه تر مو
دوند نیست = علاقه او نسبت بمن اینقدر
نیست (زیاد).

رویہ = طرف؛ یو بنَخ اس وے روی فُد = او در
آنطرف دریا بود.

روئپداو = از قطعی مردن، گرسنه شد؛ جهلدے
گردے قهر مَأش ام روئپد = زود تر نان را بیار که
از گشنگی مردیم؛ نُر ام اس مَرخُونجے روئپد =
امروز از گشنگی مردیم؛ چس تو پُخ نه
روایست = ببین بچه ات گشنه نشود.

ره بَلد = راه بلد.

ره بَنَدک = ۱- مهره کلان در بین مهره های
خورد؛ یے غله سفخ مابین اند خه فُد، ~ بن وم
لُود = یک مهره کلان در بین مهره های خورد
باشد، بنام "ره بَنَدک" یاد میشود؛ ۲- بند های
رنگا رنگ برای پیوند دادن گیسو های زنان.

ره رو = راه رو؛ تخته پهن.

ره کوفته = آزار دیده از راه، خسته از راه.

ره گَرذون = برگشت؛ ره گَرذون چ. = برگرداندن؛
ره گَرذون س. = برگشتن.

رهج = بب. رهژ.

رهخ قور = نوعی سبب (کجاوه) با حجم وسط؛ ~
قَتے ته گَرئشکه-ت (گَرئشکه-یت) ذید تهژبن =
باکمک سبب "رهخ قور"، کچالو و پارو را انتقال
میدهند؛ ~ اس ذیدقار غله دے = سبب "رهخ قور"
از سبب ذیدقار "سبب پارو کش" کلانتر است.

رهخ قور-خمود، رهژ قور-خمود = سبب (کجاوه)
با حجم وسط برای انتقال چوب، کچالو و غیره.

رهخ = شخی (stiffness = شخی عضلات بدن)؛

رهخ چ. = شخی عضله شدن؛ رهخ س. = شخی
عضله شدن؛ بیار ام ژیر کَرئبست خو، نُر ام آپ
رهخ سُدج = دیروز سنگ کشیدم، امروز تمام
جانم شخی شده؛ خو رهخ فَرِبستاو = شخی
شکستن؛ خُب چُنگت ام نوست خو، بعد شیچ خو
رهخ فَرِبستاو نه قهرذیم = من کج نشستم، حالا
شخی خود را شکسته نمی توانم. م. بیپرد، زله.

رهخختاو = رقصیدن، رقص کردن.

رهخشیچ = رقااص، رقصنده.

رهخے = شخی عضلات بدن؛ تو ~ بیدا؟ = شخی
ات گم شده؟

رهدمبج = غیر قابل تحمل، غیر ضروری؛ آپ
~ بچه-ت (بچه یت) تو، یے یار اس تو رضا
نیست = تو بچه بسیار بی تحمل استی، کسی از
نزدت راضی نیست. م. ردمے.

رهژ، رهج = جویچه زمین؛ مو خالک یے
رهژے چئرت خو، بعدے بنجبن دهم داد = مامایم
یک جویچه کشید، بعد گاو ها دم داد؛ رهژ ذ.
جویچه کشیدن؛ شدیار زدن؛ مَأش ذو رهرج ذهد
ام = ما چند جویچه می کشیم. م. وریج.

رهبناقه = نیمه مایع، مایع مانند، نیم یخ؛ یم
روغن غل یهخ نه-چورج، ~ غل = روغن هنوز
یخ نکرده، هنوز نیم یخ است؛ دریا ~ سیخ، یهخ
غل نه-چورج = دریا نیم یخ شده، هنوز کاملن یخ
نکرده است.

رهف-وابس = گیاه ایکه در صخره ای کوه
میروید.

رهف = صخره، پرتگاه در کوه.

رهفی، رهفی چ. = ترک کردن، بیرون کردن، حذف کردن؛ اس دے چید اند دے رهفی مهک = او را از خانه مجبور به ترک نکنی؛ خو رهفی چ = گم کردن، بیرون کردن، حذف کردن؛ یت ام ات، دھذ غله بین بن خو رهفی چود ات، ریست ز دست = همین که ما آمدم، کلانها رفتند و بهمن "برف کوچ" هم سرازیر شد.

رهگ، رگ ات پی = نسج یا بافت های پیوندی در اعضای بدن؛ رگ های خون؛ رگ و پی؛ مو رگ ات پی دهرذ کینت = تمام رگ و پی من درد میکند. رهگ.م. رگ.

رهگ = ۱- رگ؛ مو رهگین نر دهرذ کینن = امروز رگ های من درد میکنند؛ مو پاذا اند قا مے ~ اندیخ خو، دهرذ کینت = رگ پای من ورم کرده و درد میکند؛ ۲- ذات، طبیعت؛ موند و هغیج ~ خه، نیکی کن ام ات، ورزیش ام خه چورج، یکبار ته و هغس ذهم = در طبیعت من چیغ زدن که است، وقتیکه نیکی هم میکنم طبق عادت یکبار چیغ میزنم.

رهگک- وایش = ب. بارهنگ (در متون طب سنتی ذنب الفار که لسان الحمل باشد و بارتنگ که گویا نام هندی آن است) (*Plantago major*) گیاه چندساله‌ای از تیره بارهنگیان است. بارهنگ به همراه قومه و بهدانه مخلوطی درست می‌کنند که به عنوان نرم‌کننده سینه و برطرف‌کننده سرفه و خارش‌های گلو مصرف سنتی دارد. خواص درمانی ریشه، برگ و دانه این گیاه اثر نرم‌کننده دارد و از آن‌ها به عنوان تصفیه‌کننده خون، آرام‌کننده ناراحتی‌های آسم مرطوب، اسهال‌های ساده و ورم مخاط دهان استفاده می‌شود. جوشانده دانه بارهنگ در رفع بیماری‌های التهابی کلیه و مثانه مؤثر است. اگر برگ تازه بارهنگ به مدت چند ساعت در آب جوشیده قرار بگیرد، سپس قطعات آن بر روی زخم‌های باز قرار گیرد، نه تنها زخم‌ها را از خطر آلودگی حفظ می‌کند، بلکه سرعت بهبود را باعث می‌شود. جوشانده ریشه گیاه همراه با عسل، اگر به صورت غرغره مصرف شود، ورم حلق را از بین می‌برد. برگ تازه و له شده

بارهنگ اگر در محل گزیدگی زنبور عسل و پشه مالش داده شود درد را تسکین می‌دهد. وپ. **رهمیج =** غیر ضروری، بی ارزش، بی فایده؛ یو ~، فگنپن اس وے بپزارست = او انسان بی ارزش است، همه از او بیزار استند؛ یو دوند ~ آدم یست ادے، اس وے امپذ یست = او یک آدم بی فایده است از او امیدی نداشته باش.م. ردمے، ردمنے.

رهنگ = رگ. رهو = لحظه ای، دفعتن؛ گتنکپن بن ~ تے یت خو، نرجهدین = کلان ها "نماینده ها" دفعتن آمدند و رفتند.

رهوج دار = دروازه، از چندین تخته. رهوج = تخته برای دروازه؛ دے خو دقے ره یگه ~ وپذ، ید لپ برک = برای دروازه ات یک تخته دیگر علاوه کن که بسیار باریک است. **روپخ =** پاک کردن (برف)؛ نو ام اس روپخ یت = همین حالا از برف پاکی آمدم. **روبیج =** برف پاک کن (کسیکه برف را پاک میکند).

روپخ- ریز، روپخ- ریزک، روپخ- ریزم، روپخ- ریزمک = ب. موچسبها (نام علمی: *Ampelopsis vitifolia*) نام یک سرده از تیره انگوریان است. وپ. دانه آنرا با سنگ دستی آرد میکند و بعدا از آن چراغ جور میکنند (شغنائی: نتر خراو، فارسی: سوته چراغ)؛ روپخ- ریزمک ام یود خو، دذ ام خراو چود = موچسب را آرد کردم و بعد چراغ جور کردیم.

روپخ- زمک = ب. (شغنائی: روپخ = روبا، زمک = دم، دمک)؛ سریش (نام علمی: *Eremurus*) نام یک سرده از گیاهان گلدار است. ریشه این گیاه ضخیم و لعاب دار است. سیستم ریشه‌ای این جنس شامل یک ریزوم کوتاه ضخیم و راست چسبیده به تعدادی ریشه‌های کلفت شبیه به بازوان یک ستاره دریایی است که از مشخصات بارز شناسایی این گیاه است. همه برگ‌های دراز و باریک گیاهان این جنس نیز به صورت مجتمع بزرگ برگ‌های قاعده ای نمایان می‌شوند. گل‌ها به رنگ‌های صورتی، سفید، زرد، مایل به سبز تا سبز متمایل به قهوه‌ای در

طول یک خوشه خیلی بلند و در روی یک ساقه بی‌برگ قرار گرفته‌اند. میوه کیسول این گیاهان مدور و بعضی مواقع دراز است که در هنگام رسیدن با سه شکاف شکفته می‌گردد. داخل کیسول دانه‌های سه وجهی است که در بسیاری از گونه‌ها دارای پره‌های غشایی واضح است. وپ.

رُوپْخُک = ۱- روباه؛ ۲- چست و چالاک.

رُوپْخُک-ذَارِگ = چوب مخصوص به امتداد عرض دروازه آغل برای محکم گرفتن آن؛ عجیب دقے ند ازود ات ازم ذارگین ذبن ادے، دقے مه وابست، وے ته رُوپْخُک-ذَارِگین لُوقِین = دروازه آغل از اینطرف و آنطرف چوب ها فرار میدهند تا دروازه از جایش کنده نشود.

رُوپْخُک-سِیزد = سنجد کوهی (Elaeagnus angustifolius).

رُوخ، **رُوز** = روزن (کلکین در بام خانه برای روشنایی و خروج دود).

رُوف = ردیف، تمامی، پشته، دسته (در مورد پختنی ها)؛ یے ~ گلچه یأم پُخت = (ما) تمام گلچه ها را پخته کردیم؛ نو ~ گلچه یأم پُخت، اهنے نو کِخار = (ما) دو قطار گلچه را پخته کردیم، یعنی دو مرتبه در تندور.

رُومبست = سر و صدا، صدا از لگد زدن یا قدم زدن (گرمبست)؛ یو ~ وئبست = او گرمبست افتید؛ موخُن اند ~ سَت = از تفنگ من گرمبست صدا شد.

رُونتاو، **رُونتاو** = به اسهال آوردن؛ قارج درون گیر خه سؤد، ناشاق وے رد ذبن خو، یو رُونت = وقتیکه اسپ بیوست شود، برای او آب زردآلو دار میدهند تا به اسهال بیاید. (بیوست یا خشکی مزاج عارضه‌ای در دستگاه گوارش است که بر اثر آن، مواد دفعی در روده بزرگ سفت می‌شوند و دفع آن‌ها با درد و سختی همراه می‌شود. وپ)؛ م. رَخهو.

رُونتاو = سربه سر شدن برای جنگ، شلاق زدن؛ یو از ی رُونت، وُز از و خو، نِذافد اُم = او از آن طرف و من از اینطرف و قیدیم؛ سَت اُم تر وے بناد، وے گد مو تیر رُونتے = (من) رفته خانه او، سگ او بالای من حمله کرد.

رُوی وِپْذادو = مزاحمت کردن، ناراحت کردن؛ تو ته رُوی وِپْذے، آگه نی قرارا ت اُم نیسخت = تو ما را ناراحت کردی، اگر نی در جای خود آرام بودیم.

رُوی ۱ = متا یا تکه از طرف راست (بیرونی) یا بالای کالا؛ مو چپهن ارد ~ یست-ات، استهر نیست = برای چین من تکه ای بیرونی موجود است، اما برای داخل نی؛ ۲- تیغ، قسمت تیزی (مثال. چاقو، کارد، تیشه)؛ دَم نَقهر ~ قتے بِنچند = با تیزی تیر ببر.

رُوی ۲؛ **رُوی دُند** = رویدن، سبز شدن؛ اِک اِد چرورج شوذ درون رُوی دُند = این گیاه برای ظرف شوی در بین خار می روید.

رِبْتاو = مالیدن (با انگشت)؛ کو مو دهم رِبْت = پشت مرا بمال (مالش بده)؛ اماج رِبْتاو = اماچ پختن.

رِبداو = بب. رداو.

رِبین = ریش، زخم به پشت (در حیوانات باربری)؛ یو مو قارج ~ سُدج = اسپ من ریش شده است.

رِبْفَخُک = بب. رنفخک.

رِبِن؛ **(وے) رِبِن یاسپِن (مُزاق)** = دیوانه شده، بی فکر؛ تو رِبِن بِن یاذج! = دیوانه شدی!؛ اه-ذه، تو رِبِن یاسپِن، سه وم ژاو قهر! = تو دیوانه شدی، برو گاو (ماده) را بیار؛ ای یخ، تو-ند-پِن تو رِبِن یاذج ات، مو-ند-پِن نه یاذج = ای خواهر، تو دیوانه شدی، من دیوانه نیستم. م. وُبن.

رِبوج = اتاله از آرد برای زایمان؛ روغن تے یارج پتِبِن خو، سؤد ~ = در روغن داغ آرد می اندازند، میشود "رِبوج".

رِنخ، **رِنخے** = زمین سنگ دار با قشر کم خاک. **رِنخُخ**، **رِنخُک** = خشن، درشت (در مورد جاروب، گیاه، نی و غیره)؛ مال وے وابن نرمه یے خود ات، کو رِنخُخ رِبْد = مال علف نرم را خورد و علف درشت "چوبک ها" ماندند.

رِنز، **رِنخ** = آشیانه، سوراخ (از پرندگان و دیگر ح. م. بیچه، یئث).

رِنزداو، **رُوخداو** = آرایش کردن، رنگ کردن (مثال، مژه و ابروها) = بونج تر چرخ ذین خو، خو خیم ات قُرورن رِنزبِن "رُوخبِن" ادے، وهذ تئر

سبن = سُرمه را در سرمه سنگ میزنند، و چشم و ابرو های خود رنگ میکنند تا سیاه شوند.

ریوخداو، ریورداو = لرزیدن، لرزه کردن؛ یو اس قهر رارخدا، گهپ نه ذید = او از قهر می لرزد و گپ نمیزند؛ چیز رهرخه، شیتا یا؟ = چرا می لرزی، آیا خنک است؟ م. دنگ: دنگت، لبرزبن: لبرزبنت.

رئین = یک تاقک خورد در دیوار خانه برای نگهداری ظروف خورد و اشیا. م. تاق.

ریبنت = بهمن، برف کوچ؛ اکلود اند ته ~ مو نه ذید = اینجا بهمن مرا نمیزند.

رنفخک، رنفخک = ب. باریجه، کما یا قاسنی واصطلاحات به آن مونه ای نیز می گویند (نام علمی: *Ferula gummosa*) گیاهی خودرو از خانواده چتریان می باشد. از شیره ریشه آن ماده ای معطر گرفته می شود که در زبان های اروپایی *galbanum* خوانده می شود و کاربرد دارویی دارد. وپ. رنفخک خد ام قد = ما (رفتیم) باریجه درو کردن. برعکس راقف = کرباس.

ریفداو، روپتاو = پاک کردن (برف).

ریفداو = پستان چوشیدن (در حیوانات خانگی)؛ چس تو و هرگ نه راقد = ببین بره پستان نجوشد (از مادرش). م. رئف: رئف، پدرفک، سپهف: سپیف.

رئفداو = شیر دادن (چوچه های ح. ح.)؛ دے شیگ یاس، رئف = گوساله رابیر شیر بده. م. پدرفک.

ریم (ریمبن، ریم خپل ج.) = ب. درخت صنوبر (*Populus alba*).